

شاعر نامدارِ فارسی در بنگاله: مولانا عبدالرؤف وحید

محمد امین عامر*

در قرن نوزدهم میلادی در بنگاله، مولانا ابوالمعالی عبدالرؤف وحید، یکی از معروفترین و برجسته‌ترین سخنورانِ فارسی و اجلّ علما، فضلا و ادبا به شمار می‌رفت که از خاک کلکته برخاست و مانند آفتاب و ماهتاب بر روی افق ادب بنگاله درخشید. خانواده‌اش از اهالی دهلی بود و نخستین مرد بزرگ از اجدادش حضرت قاضی شیخ محمد عبدالقادر صدیقی الحنفی القادری بوده که در سال هزار و شصت هجری (۱۰۶۰ هـ) مطابق با هزار و هفتصد میلادی (۱۷۰۰ م) در اواخر عهد حکومت صاحبقران ثانی، شاهجهان پادشاه، در دارالخلافه دهلی و اواخر ایام والی بنگاله، ابونصر نصرالدین محمد سلطان شجاع، از دهلی برآمده به بنگاله فروکشید و در کلکته دائماً رحل اقامت انداختند!

جدّ مولانا عبدالرؤف وحید که شیخ محمد رمضان نام داشت از گرامی‌ترین رؤسای قدیم کلکته و صاحب مناقب بود که در سال هزار و صد و نود و نه هجری (۱۱۹۹ هـ)

* معلّم فارسی هوره هات هایلر سکندری اسکول، هوره (بنگال غربی هند).

۱. نساخ کلکته‌ای، مولوی عبدالغفور خان بهادر: تذکرة المعاصرین، کلکته، ص ۲۴-۱.

بر لب دریای گنگ در حوزه نیم تله^۱، مسجدی قشنگ و بزرگ با نه گنبد بنا نهاد که در تذکار بانیان خود و یادگاری از همه تن، زبان ثنا می‌باشد.^۲

آن بزرگ عالیصفات و دانشمند گرانمایه، شب دهم ماه ذیقعدة الحرام هزار و دویست و بیست و هشت هجری (۱۲۲۸ هـ)، مطابق با چهارم نوامبر هزار و هشتصد و سیزده میلادی (۱۸۱۳ م)، پنجشنبه، از این سرای فانی رُخ به مقام جاودانی نهاد.^۳ وحید در ضبط تاریخ وفات آن منبع خیر و حسنات با ذکر بنای مسجد، قطعه‌ای آبدار سروده بود که درخور اعتنا می‌باشد. آن قطعه ذیلاً ملاحظه می‌شود:

جدّ ما شیخ اجلّ اکرم عالی گهر بر روانش باد صد رحمت بفیض ایزدی
آنکه در کلکته مانده یادگار پایدار بر لب دریای گنگش مسجدی نه گنبدی
از پی سال وصالش از خدا خواهد وحید حشر جدّ ارشد ماکن بآل احمدی^۴
(۱۲۲۸ هـ)

پدر فرخنده وحید، شیخ احمد علی الصدیقی النقشبندی، یکی از پیشوایان و بزرگان دین حنیف و رجال کبار ذی‌علم کلکته محسوب می‌شود. وی در دانش و هنر و فنون علم و حکمت بهره کافی داشت و هیچوقت به حصول معیشت در این سرای ناپایدار توجه نگماشت و همواره بر روش ارباب صبر و رضا و تجرید و توکل زندگانی را بسربرد. آن مرد تصوف و اهل دل، شب هفدهم ماه ذی‌الحجّة الحرام هزار و دویست و هشتاد و نه هجری (۱۲۸۹ هـ) مطابق با شانزدهم فوریه هزار و هشتصد و هفتاد و سه میلادی (۱۸۷۳ م)، یکشنبه، به رحمت حق پیوست. وحید تاریخ وفاتش را با تعریف و توصیف وی در قطعه زیر ذکر نموده است:

1. Neem Tallah.

۲. سلیم بهوپالی، سید علی حسن خان: صبح گلشن، مطبع شاهجهانی، بهوپال، ۱۲۹۵ هـ/۱۸۷۸ م، ص ۴۶.

۳. نورالحسن خان: نگارستان سخن، مطبع شاهجهانی، بهوپال، ۱۲۹۳ هـ/۱۸۷۶ م، ص ۵۵.

۴. نسخ کلکته‌ای، مولوی عبدالغفور خان بهادر: تذکرة المعاصرین، کلکته، ص ۲۴-۱.

چو احمد علی والد ماجدم که رحمت ز حق باد بر جان او
 بدیده کشان سرمه معرفت شناسان حق بود بی گفتگو
 ز دار فنا کوس رحلت زنان سوی دارِ باقی بیاورد رُو
 وحید حزین سال رحلت بگفت که باغ ارم جای جاوید او^۱
 (۱۲۸۹ هـ)

مولانا ابوالمعالی محمد عبدالرؤف المتخلص به «وحید» در تاریخ ۲۳ رجب المرجب هجری مطابق با دهم فوریه سنه ۱۸۲۸ میلادی در کلکته به جلوه هستی خرامیده، از فاضلان عصر خود تحصیل مراتب علمیه نموده، استعداد کثیره و سرمایه وافر پیدا ساخت و زباندانی و خوش لسانی را به مرتبه‌ای رسانید که اهل علم و ادب از وی حساب می‌بردند. پس از پرورش و پرداخت، وی نخست با تحصیلات مقدماتی آشنا گردید و بعد در دیگر علوم و فنون کسب مهارت کرد. برای استفاده علمی، وحید به خدمت استاذالاساتذه، مولانا محمد وجیهه - که اولین آموزگار مدرسه عالی کلکته بود - شرف حضوری یافت و از او در مضامین اصول و فروع و علوم دینی و دنیوی اکتساب فیض نمود. وی در ادب و انشا هم قدرت تامه داشت و به خاطر وسعت دادن این فن به زبان فارسی نامه‌نویسی آغاز کرد. بالاخره نوبت به اجرای روزنامه فارسی رسید و در ضمن فعالیت‌های ادبی، وی روزنامه‌ای به نام «سلطان الاخبار»، به زبان فارسی از کلکته انتشار داد که در دنیای ادب و صحافت آوازه‌اش را پیچانید. نثر فارسی و انشاپردازی وی عوام و خواص را چنان متأثر کرد که وی روزنامه دیگری هم به نام «دوربین»، به زبان فارسی و اخبار اردو گاید^۲ هم اجرا نمود. این روزنامه‌ها دارای متانت و لطافت تحریر و تقریر، کلامهای شیرین و درس آموز وحید را محبوب نظر و مقبول مردم ساخت.^۳

۱. نسخ کلکته‌ای، مولوی عبدالغفور خان بهادر: تذکره المعاصرین، کلکته، ص ۲۴-۱.

2. Urdu Guide Newspaper.

3. Firoze, Dr. M.: "Calcutta: Arendezvous of Persian Poets in the 19th Century", *Indo-Iranica*, Vol. 43, Sep.-Dec. 1990, No. 3-4, p78-79.

علاوه بر فعالیت‌های ادبی، وحید به فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی هم علاقه داشت و برای پیشرفت مسلمانان بنگاله که بی‌سواد و خسته حال، و از لحاظ دینی و علمی گرفتار قعرِ مذلت بودند، خیلی کوشش و تکاپو می‌کرد. وی در سال ۱۸۵۵ میلادی برای رفاه و بهبود مسلمانان کلکته از جمله رؤسای شهر و اهالی باسواد، اداره‌ای به نام «انجمن اسلامی» بنا نموده که آنوقت در سراسر هند مانند انجمن مزبور هیچ اداره‌ای وجود نداشت. وحید به عنوان مدیر انجمن، کارهای سودمند اجتماعی و فرهنگی انجام می‌داد. وقتی که رئیس اعظم کلکته، نواب عبداللطیف خان بهادر، در سال ۱۸۶۳ میلادی یک مجلس اسلامی به نام «مذاکره علمیه کلکته» تشکیل داد، وحید به آن انجمن پیوست و برای ترقی و دوام و بقای این انجمن زندگانش را وقف نمود.^۱

وحید به زبان انگلیسی خیلی تسلط داشت و در زبانهای عربی، فارسی و اردو هم استعداد کامل هم بهم رسانیده بود. وی در سال ۱۲۷۱ هـ/ ۱۸۵۵ م. از طرف حکومت انگلیسی به منصب مترجمی^۲ صدر کلکته مأمور گردید و بعد از آن وی در سال ۱۲۷۶ هـ/ ۱۸۶۰ م، در مدرسه عالی کلکته به سمت پرفسور زبان و ادب فارسی منصوب شد. قبلاً این سمت را یک ایرانی به نام میرزا بزرگ شیرازی که «وفا» تخلص می‌کرد به عهده داشت. در سال ۱۸۸۹ میلادی حکومت انگلیسی «وحید» را به عنوان عضو دانشگاه کلکته^۳ انتخاب نمود. وی در علوم و فنون و در هیئت تدریس زبانهای عربی، فارسی و اردو در دانشگاه کلکته عضویت داشت. عمّ مولانا وحید که اسمش فیض عالی بود، یک شاعر صوفی بوده و «عاصی» تخلص می‌کرد. وی در سال ۱۸۶۴ میلادی فوت کرد.^۴

1. Jain, N.K.: *Muslims in India: A Biographical Dictionary*, p253.

2. Government Translator.

3. Fellow of Calcutta University.

۴. جاوید نهال: آنیسوین صدی مین بنگال کا اردو ادب (اردو) کلکته، ص ۴۲-۵۳۳.

بزرگترین پسر عبدالوحید که عبدالودود نام داشت و تخلصش «اوحده» بود، به زبان فارسی شعر می‌گفت. متأسفانه وی در عالم شباب زندگانش را از دست داد.^۱ وحید از هنگام تحصیل به شعر و سخن علاقه فراوان داشت و به هر دو زبان اردو و فارسی شعر می‌سرود، ولی به عنوان شاعر فارسی بیشتر شهرت داشت. وی در مشق سخن به خدمت سید شاه الفت حسین فریاد که از افاضل و اکابر شعرا و پیران طریقت آن عصر شمرده می‌شد، زانوی ادب زد. دیوانش مشتمل بر غزلیات فارسی، در زمان حیاتش چاپ شده بود، ولی هنوز در دسترس نیست. آثار گرانبه‌اش در نظم و نثر فارسی عبارتند از:

- (۱) تحریرات وحیدی (مجموعه نگارشات)،
- (۲) تاریخ بنگاله،
- (۳) تاریخ کلکته،
- (۴) حرف وحیدی،
- (۵) نحو وحیدی،
- (۶) شاخ مرجان،
- (۷) تحفة الحاج،
- (۸) تاج سخن،
- (۹) رباعیات وحیدی،
- (۱۰) منشآت وحیدی،
- (۱۱) جواهر الصنایع،
- (۱۲) سخن موزون و غیره.^۲

در نظم و نثر وحید شادی اسلوب و سلاست ترکیب یافت می‌شود. حلاوت لفظ و ملاحظت معنی به مرتبتی است که استادان فنّ و انشا معترف کلام وی هستند و گاه گاه در تعبیر و تفسیر کلامش اظهار عجز می‌کنند. نمک در کلامش گلو سوزتر از حلاوت است. همینطور نثر فارسی وی دارای فصاحت و بلاغت، روح نگارش اوست. مطالب دقیق را به روشنی بیان و نکات باریک را به آسانی حلّ می‌کرد و کمال فنّ وی شمرده

۱. صدیق حسن خان: روز روشن، بهوپال، ۱۸۸۰ م، ص ۱۹۰.

۲. نساخ کلکته‌ای، مولوی عبدالغفور خان بهادر: تذکرة المعاصرین، کلکته، ص ۲۴-۱.

می‌شد. وی در فصاحت و بلاغت یکتای روزگار بود که همه استادان معاصر این فن، این حقیقت را تسلیم کرده بودند.^۱

حالا به تعدادی از اشعار وحید نگاهی بکنیم:

تو با اغیار در گلشن که شب گرم سخن بودی

ندانستی که من هم یک طرف اندر چمن بودم

*

تشنه‌ام لیک به قلزم نروم از پی آب

موج خیز است به لب شربت تقریر کسی

نگاه ناز معشوق، حالت عاشق را چقدر متغیر کرده است که آن را در شعرهای

زیرین اینطور اظهار کرده است:

یک ناوکی که آن نگه شرمگین زده‌ست صد رخنه در دل و دو صد آخر بدین زده‌ست
سیراب کرد ز آب بقا جان تشنه را تیغی که ترک من بدم واپسین زده‌ست
شفتالویی ز روضه فردوس را غمش آن بوسه‌ای که لب بلبش از کمین زده‌ست^۲
یک عاشق از معشوق چه می‌خواهد، فقط دیدار و خلوت‌نشینی که همین زندگانی
عاشق باشد. در زبان غزل وی با چه پیرایه لطیف آرزوهایش را اظهار کرده است که
لایق تذکر است. می‌گوید:

در کنج چمن با می و یار دگر هیچ این‌ست تمنای دل زار دگر هیچ
عیسی نفسا جان به لبم این دم نزع‌ست یک جرعه‌ای از شربت دیدار دگر هیچ
ای شیخ تو و مسجد و سجاده و تسبیح ما و بت و بتخانه و زنار دگر هیچ
حالا به این شعرها توجه کنید که وحید در آن تشبیه و استعاره به کار برده و حادثه
کربلا را بیان کرده است که منظر خونچکان در نگاه خود کرده است:

کشتگان تیغ ابرو تشنگان لعل لب کرده کوی قاتلم را کربلای تازه‌ای

وی به بزم قدسیان افتاد بر شعر وحید غلغل احسنت و شور مرحبای تازه‌ای

۱. نورالحسن خان: نگارستان سخن، مطبع شاهجهانی، بهوپال، ۱۲۹۳ هـ/۱۸۷۶ م، ص ۵۸.

۲. حسن خان، سید محمد صدیق: شمع انجمن، مطبع شاهجهانی، بهوپال، ۱۲۹۳ هـ/۱۸۷۶ م، ص ۶-۵۲۴.

عاشق در عشقِ محبوبِ قریب المرگ است، ولی آرزو دارد که یکبار شربتِ لبِ
قندِ محبوب را بخورد تا زندگی بیابد:

دمِ نزعست مگر شربتِ قندی ز لبِ بچکانی ز لبم تا جگر اندک اندک
عاشقِ راحت و آرام معشوق را چطور باید نگاه دارد، به این شعر توجه بشود:
قدم آهسته بنه در ره آئشوخ وحید

می‌توان کرد بکوبش گذر اندک اندک^۱

وحید سرمست بادهٔ عشق است. وی می‌گوید شرابی از دریای عشق که من
خورده‌ام، حضرت خضر را هم دستیاب نبود. شعر لطافتِ عشق و میخوارگی دارد که
بیرون از حد بیان است. می‌گوید:

کی خضر خورده است ز سرچشمهٔ حیات

آبی که خورده باغِ دلِ من ز جوی عشق

ناز و ادای معشوق، عاشق را خسته و تپاه کرده است. الان عاشق تابی ندارد که از
معشوق چیزی سؤال بکند. معشوق هم دیدن عاشق را بدین حالِ خستگی دوست دارد.
چقدر احساساتِ عاشق از این شور روشن است. ملاحظه بشود:

به یک کرشمه دل و دین و جان ربودستی

به غمزهٔ دگر آخر چه آرزو داری

این شعر هم حالتِ عاشق را غمّازی می‌کند. توجه بشود:

عرضه کردم بارِ هجرِ یار بر بازوی دل

طاقت و تاب و توان، صبر و تحمل گفت بس^۲

حالا در پایان به تقدیم نظم «تاریخ کلکته» اکتفا می‌کنیم. وحید در وصف شهر
کلکته می‌سراید:

۱. نورالحسن خان: نگارستان سخن، ۱۸۷۶ م، ص ۵۹؛ حسن خان، سید محمد صدیق: شمع انجمن،
بهوپال، ۱۸۹۶ م، ص ۶-۵۲۴.

۲. حسن خان، سید محمد صدیق: شمع انجمن، ۱۸۹۶ م، ص ۶-۵۲۴.

چیست دانی تو شهر مینوچهر شهر نزهت فزای کلکته
 غمزوا، جانفزا، روان پرور چیست آب و هوای کلکته
 بر زمینی ز باغِ خلدِ برین گویا باشد بنای کلکته
 کرده هر دور را مسیحایی دمِ بادِ صبای کلکته
 در دمد روح در تن بیجان روح راحت فزای کلکته
 می‌دهد بوی گلشنِ فردوس چمن خوش هوای کلکته
 نورچشم و سرور و جان و دل طلعت دلربای کلکته
 گره از دل گشای نافه چین نکهت مشکسای کلکته
 غیرتِ روی دلبرانِ صبیح صبح هر دل گشای کلکته
 رشک زلفِ معنبرِ خوبان شام جادونمای کلکته
 ای خوشا آبِ گنگ نزهت جان شیرۀ جانفزای کلکته
 وان عمارتِ پرپهای رفیع شأن و شوکت نمای کلکته
 عقد غم واگشای جان حزین گل زمین فضای کلکته
 یاد باغ جنان برد از دل باغ بستان سرای کلکته
 دلِ پاکان با صفا به کشد ساحتِ پُرفضای کلکته
 رخنه در زهد زاهدان فکند صنم خوش ادای کلکته
 دل کرو بیان برد از جای بتِ زهره لقای کلکته
 طایرِ جانِ ناتوانِ وحید
 می‌پرد در هوای کلکته^۱

از نمونه اشعار فارسی که در صفحات گذشته به رشته تحریر آورده شده است، مترشح می‌شود که وحید به عنوان شاعر فارسی در بنگاله نه فقط شهرت داشت، بلکه میان دیگر شعرا و ادبای همعصر امتیاز و افتخار هم داشته است و قدر و منزلت می‌دید.

۱. مجلهٔ معارف، اعظم‌گره، ژوئیه ۱۹۸۷ م، ص ۵-۶۴.

این شاعر بزرگ و دانشمند نامدار فارسی در شصت و هشت سالگی در سال ۱۸۹۶ میلادی زندگانی را به درود گفت!^۱

کتاب شناسی

۱. جاوید نهال: آنیسوین صدی مین بنگال کا اردو ادب (اردو)، کلکته.
۲. حسن خان، سید محمد صدیق: شمع انجمن، مطبع شاهجهانی، بهوپال، ۱۲۹۳ هـ/ ۱۸۹۶ م.
۳. سلیم بهوپالی، سید علی حسن خان: صبح گلشن، مطبع شاهجهانی، بهوپال، ۱۲۹۵ هـ/ ۱۸۷۸ م.
۴. صدیق حسن خان: روز روشن، بهوپال، ۱۸۸۰ م.
۵. نساخ کلکته‌ای، مولوی عبدالغفور خان بهادر: تذکرۃ المعاصرین، کلکته.
۶. نساخ کلکته‌ای، مولوی عبدالغفور خان بهادر: سخن شعرا، لکهنو، ۱۹۸۲ م.
۷. نورالحسن خان: نگارستان سخن، مطبع شاهجهانی، بهوپال، ۱۲۹۳ هـ/ ۱۸۷۶ م.
۸. مجله معارف، اعظم‌گره، ژوئیه ۱۹۸۷ م، ص ۵-۶۴.
۹. مجله روح ادب، کلکته، ۱۹۸۵ م، جلد ۲، شماره ۲.
10. Firoze, Dr. M.: “*Calcutta: Arendezvous of Persian Poets in the 19th Century*”, Indo-Iranica, Vol. 43, Sep.-Dec. 1990, No. 3-4.
11. Jain, N.K.: *Muslims in India: A Biographical Dictionary*.

* * *

۱. مجله روح ادب، کلکته، ۱۹۸۵ م، جلد ۲، شماره ۲.

